



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



7 جنوری 2025

داکتر سید عبدالله کاظم

## نقد مختصر درباره گزارشات "سلامخانه" و چگونگی بیعت

(مبحث بیست و هفتم)

اینکه چرا رویداد مجلس سلامخانه را که منتج به رسیدن سپهسالار محمدنادر خان به سلطنت افغانستان شد، از پنج مأخذ فوقاً اقتباس کردم، دلیلی دارد، زیرا سه مأخذ آن تقریباً از یک زبان و حتی با تشابه کلمات جریان مجلس را بازگو کرده و همه زیر نگین رژیم جدید نگارش یافته و تا ختم دوره سلطنت یگانه مرجع در قالب رسمیات بوده و هیچکس نخواست و یا جرأت نکرده مغایر بر آن چیزی بنویسد، اما دو مأخذ دیگر که در سالهای اخیر نوشته شده، از قید رسمیات مبرا بوده و پس از نیم قرن سکوت و خاموشی به بیان حقایق ناگفته پرداخته است. در این مبحث با توجه به سه نکته ذیل میکوشم نگاهی مختصر به آنچه در مأخذ فوق درباره گزارشات سلامخانه و چگونگی مشروعیت بیعت به سپهسالارنادر خان به حیث پادشاه افغانستان ببینم:

**1 - اولین نکته مهم در سه مأخذ اولی همانا مجامله و مبالغه در طرز بیان مطلب است که با عبارات سؤال انگیز کوشش شده تا بر مشروعیت بیعت به موصوف مهر مردمی گذاشته شود و با آنکه خودش در زبان نمی خواست قبول پادشاهی کند، اما چنین وانمود کرد که گویا ناگزیر شد در اصرار مردم بارسنگین سلطنت را متقبل شود. در این ارتباط در کتاب "بحران و نجات" آمده است که: «اهالی کابل و نماینده های زیاد اطراف که در آنقدر روزها از حمله بر کابل و فتح آن خبر شده بودند و از هر طرف آمده میرفتند، امروز اطلاع یافتند که ناجی و حامی یگانه وطن و اردکابل میشوند. برای استقبال سردار نامداری که هر فرد جداگانه خود را مرهون مجاهدت و فداکاریهای او شان میدانست، عموماً شتافتند... از حد چهلستون تا خود سلامخانه و داخل آن قطعاً جای قدم ماندن نبود.»**

در این متن موضوع "نماینده های زیاد اطراف... از هر طرف آمده می رفتند" این سؤال را خلق می کند که این ها از کجا و از کی نمایندگی میکردند و چگونه اعتبار نمایندگی آنها تثبیت گردیده بود؟ و این مبالغه را که "از حد چهلستون تا خود سلامخانه و داخل آن جای قدم ماندن نبود" چگونه توجیه نمود، در حالیکه در آنوقت فاصله بین چهلستون و شهر بیشتر زمین های زراعتی بود و در چند ده و قریه همجوار آن نفوس مترکم زیست نمیکرد که آن فاصله در آنوقت پراز مردم بوده باشد. البته حضور مردم در داخل شهر و حتی در بیرون محوطه ارگ محتمل بوده است. یقیناً مردم از فتح کابل و فرار حبیب الله سه روز قبل آگاه بودند، ولی از اینکه سپهسالار چه وقت به شهر کابل میرسد، قبلاً اطلاع دقیق نداشتند تا از اطراف و آنهم به حیث نماینده راهی کابل می شدند.

علاوتاً تدابیر امنیتی نیز ایجاب نمیکرد که با چنین بی بندوباری همه دروازه های ارگ باز باشد که هر کس بتواند به داخل سلامخانه راه یابد، زیرا هنوز شهر از طرفداران حبیب الله کاملاً خالی نشده بود و نیز قوای تازه وارد از جنوبی نه مردم کابل را می شناختند و نه توان کنترل همچو هجوم مردم را داشتند. در این حال احتمال وقوع یک سوء قصد علیه جان محمدنادر خان بسیار موجود بود. محمد نادر خان برای حفظ جان خود بعد از شکست در چرخ لوگر، چنان محتاط شده بود که محل اقامت خود را نخست درسجنک نزدیک جاجی و پس از شکست گردیز به علی خیل در حواشی جاجی که محل دور دست و مطمئن بود،

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

انتقال داد و تا آخر که از فتح کابل اطلاع یافت، در همانجا اقامت داشت. با این استدلال آنچه در زمینه در متن کتاب "بحران و نجات" ذکر شده است، از واقعیت به دور می‌رود. همچنان نویسنده کتاب فوق می‌نگارد که: «اهالی، اعیان، علما و خوانین که حاضر بودند، بیشتر ازین صبر نکرده و با هلهله خیلی گرم اصرار به انتخاب خود کرده و اینرا هم افزودند که درین محفل تقریباً از عموم نقاط مملکت افراد موجود هست و علاوه بر آن در تمام مملکت [خطاب به محمد نادرخان گفتند که] مستحقتر از شما کسی را نمی‌بینیم... پس به نام خیر وطن باید آن عهده را قبولدار شوید! و باز دوباره صدای تبریک در داخل سلامخانه و نیز در خارج آن صدای تبریک بلند شد و به همین گرمجوشی و اصرار ملت زمامدار خود را انتخاب نموده تمنای تلافی گذشته را در سایه زمامداری ایشان داعی شدند.» در اینجا باز هم سؤال میشود که چگونه مردم در خارج سلامخانه از تبریکات اطلاع یافتند، در حالیکه وسیله پخش صدا در بیرون سلامخانه موجود نبود. علاوه بر این جمله که: به همین گرمجوشی و اصرار ملت زمامدار خود را انتخاب نمودند، چه معنی میدهد، در حالیکه همه تصمیم در داخل سلامخانه و در غیاب ملت و نمایندگان واقعی آن از طرف یک تعداد مدعوین دست چین و تعدادی از خوانین جنوبی و حامیان و دوستان نزدیک سپهسالار و برادرانش صورت گرفت؟

اینکه بزعم کتاب "یادداشتهای من": «در سلامخانه سران شهر، رجال بزرگ خاندان شاهی سابق، معاریف و علما و نویسندگان، اعضای شورای دولت و هیئت کوردپلماتیک حاضر شده بودند و سران لشکرهای قومی نیز جابجا اخذ موقع کردند»، خود بیانگر آنست که در آن مجلس صرف مدعوین خاص از بین سران شهر، رجال بزرگ خاندان شاهی سابق، معاریف، علما، نویسندگان و اعضای شورای دولت امانی حضور بهم رسانیده بودند و بس. مؤلف کتاب سردار شاه ولی خان می‌نویسد که: «سپهسالار در میان جوش احترامات به سلامخانه وارد شد و در موضعی که قبلاً خود مردم انتخاب کرده بودند، قیام کرد و آنگاه خطاباً مفصل ایراد نمود.» باز هم سؤال در اینجا است که چگونه "مردم" قبلاً توانسته بودند در داخل سلامخانه رفته و محل ایراد بیانیه را تعیین نمایند و لزوم تعیین محل برای ایراد بیانیه چه بود، در حالیکه در آن سالون بزرگ مستطیل شکل محل سخنرانی در همه وقت مشخص بود و ضرورت به انتخاب محل جدید نداشت. آیا تعیین محل خطاب از طرف مردم در داخل سلامخانه میتواند به انتخاب شاه مشروعیت مردمی دهد؟

علاوتماً در کتاب "نادر افغان" خطاب به سپهسالار محمد نادر خان چنین ذکر گردیده که: «از تمام ولایات افغانستان کم و بیش اشخاص درین محضر حضور دارند و همه معتقد اند که جز از ذات شما سزاوار این مقام دیگر [کسی] نیست... لذا ما از حضور شما به عذر و الحاح و کمال مسرت و رضا، شما را به پادشاهی و اولی الامر خود قبول میکنیم. رجا و تمنا داریم که ضرور بصد ضرور این خدمت مملکت را قبول کنید و باین حس قدردانی ما صدمه وارد نکنید.» در اینجا بار دیگر ادعا شده که "از تمام ولایات افغانستان کم و بیش اشخاص در این محضر حضور دارند"، آیا حضور چند نفر نامشخص از ولایات در آن مجلس میتواند در چنین امر مهم تاریخی و سرنوشت ساز، از مردم ولایات نمایندگی کند و بیعت را به نمایندگی از مردم ولایات مشروعیت بخشد؟

2 - اگر از سؤالهای فوق بگذریم، اظهارات شخص سپهسالار، چه در آن مجلس و چه قبل از آن که در حضور مردم و نیز در مصاحبه های خود راجع به سلطنت بیان کرده و حتی کتباً در حاشیه کلام الله مجید تعهد نموده بود، موضوع مهم دیگر است که در مباحث گذشته به تفصیل بیان شده و ذکر مختصر آن در اینجا برای تداعی خاطر لازم است.

سپهسالار هدف برگشت خود را به کشور بطور عموم طی بعضی سخنرانی ها و مصاحبه های خود چنین بیان کرده است: «مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هر کس را که ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.» همچنان موصوف در مجلس سلامخانه (با اقتباس از کتاب نادر افغان) باز هم ضمن بیانیه خود تصریح کرد که: «قصد من گاهی شخصیت نبوده و نه هست من خیال سلطنت را نداشته و ندارم. پادشاهی یک امر انتخابی است و بایستی اجماع ملت

یکنفر را اولی الامر خود انتخاب کنند، البته تا وقت تشکیل لویه جرگه افغانستان من بحیث وکالت کار خواهم کرد، اما پادشاهی را متقبل شده نمیتوانم. بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شده در اطراف انتخاب پادشاه آینده خود مذاکرات مکفیه نموده هر کسی را که با اکثریت مطلقه انتخاب کنند البته که ما هم اطاعت آنرا از اسباب مفخرت خود دانسته بکمال مسرت با او بیعت میکنیم و در تحت او امر او خدمت ملک و ملت را مینمائیم.»

از تذکرات فوق سپهسالار واضحاً استنباط میشود که مجلس سلامخانه نمایندگی از تمام ملت افغانستان نمیکرد و گفت: بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شوند و تصریح کرد که انتخاب پادشاه به لویه جرگه و باتفاق عمومی و آرای ملت باید صورت گیرد.

پس چه شد که وی در همان مجلس لحظه بعد حرف خود را نقض کرد و حاضر شد پادشاهی را از طریق اصرار یک تعداد معلوم الحال که نه از ملت نمایندگی میکردند و نه این نمایندگی به ایشان سپرده شده بود به قول دگر جنرال عبدالرزاق خان صرف با اصرار دونفر مشخص قبول نماید، مگر اینکه چنین حرفها فقط بروی شکلیات گفته شده و اما در دل رسیدن به سلطنت را از سالها قبل آرزومند بوده و برای نیل به همین هدف در تبانی با انگلیسها متواتر تلاش میکرد.

نویسنده کتاب "نادرافغان" می نویسد: «غلغله عمومی [بالا شد که] "پادشاه ما شماست که همیشه از ما دستگیری کرده اید و در حصول مفاخر ملی و وطنی ما دائماً فداکاری کرده اید... ما در افغانستان همچو کسی را سراغ نداریم که طاقت و تحمل این بارگران را داشته باشد.»

سپهسالار در این موقع گفت: «من خود را از تحمل بارگران سلطنت عاجز میدانم و هرگز به این کارتن نمیدهم. شما یا اعلیحضرت امان الله خان و یا یکی از خاندان شانرا به سلطنت انتخاب کنید. من قول میدهم که از صمیم قلب به انتخاب شما موافقت دارم». دوباره صدای مردم بلند گردید که به اصرار و سوگندهای غلیظ می گفتند: "ما جز شما کسی را شایسته سلطنت نمی شناسیم" ... سپهسالار مردم را بار دیگر ساکت نموده به آواز بلند گفت: "از اعتماد شما تشکر و خواهش میکنم این بارگران را بدوش من نگذارید". مردم از چهار طرف هجوم آوردند و بیعت کردند. سپهسالار نیز که خود را در میان الحاح و هجوم و بیقراری مردم محصور دید و هیچ چاره نداشت، مردم را خاموش ساخته گفت: "چون قبول این امر هرگز برضای من نمیباشد، من اصرار و تمنیات و خواهش های شما را بحیث یک قربانی قبول نموده حاضریم که خود را در راه خدمت شما فدا کنم". صدای تکبیر ها و زنده بادها فضای سلامخانه را به جنبش آورد و چون این آوازه به بیرون سلامخانه رسید، غریب شادمانی مردم بلند شده لشکرهای قومی که در اطراف سلامخانه و باغ دلکشا و جاده طرف مشرق ارگ بودند، به نواختن دهل و شلیک تفنگ پرداختند، اضطراب مردم فرونشست و اندک اندک آرام شدند.»

آیا این متن که "من اصرار و تمنیات و خواهش های شما را به حیث یک قربانی قبول" میکنم، مغایر به گفته چند لحظه قبل سپهسالار نبود که گفت: «پادشاهی یک امر انتخابی است و بایستی اجماع ملت یکنفر را اولی الامر خود انتخاب کنند، البته تا وقت تشکیل لویه جرگه افغانستان من بحیث وکالت کار خواهم کرد، اما پادشاهی را متقبل شده نمیتوانم. بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شده در اطراف انتخاب پادشاه آینده خود مذاکرات مکفیه نموده هر کسی را که با اکثریت مطلقه انتخاب کنند.» این تغییر به اصطلاح 180 درجه را چگونه میتوان توجیه کرد؟

باز هم در کتاب "بحران و نجات" آمده است که: «در اینجا از طرف عموم حاضرین پیشنهاد تکلف ایشان به قبولی عهده سلطنت و زمامداری قرائت شد»، ولی گفته نشده است که این پیشنهاد تحریری چگونه و از طرف کی ها ترتیب گردیده و به کی صلاحیت داده شده بود تا آنرا به نمایندگی عموم حاضرین قرائت نماید؟

یکی از شاهدان عینی مجلس سلامخانه دگر جنرال عبدالرزاق خان در کتاب خاطرات خود می نویسد: «وقتی سپهسالار به سلامخانه داخل شد و در یک قسمت بیانیه مختصر خود گفت: "وظیفه من بود که آنها را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

دگر جنرال عبدالرزاق خان در ادامه می افزاید که: «در این موقع فیض محمدخان ذکریا و غلام محمدخان وردک [سابق پنچات باشی بعداً در دوره امانی وزیر تجارت] از سپهسالار تقاضا کردند تا سلطنت را بعهده گیرد. سپهسالار گفت: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید!" باز همین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم"؛ در این وقت سپهسالار کمی عقب رفته با برادرها و هیئتی که همراهش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم"..... بعد از آن اعلیحضرت از سلام خانه تشریف بردند.» (کتاب "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384، صفحه 31 - 32)

در حالیکه شواهد و اسنادی در دست نیست که حاضران مجلس آن دو را نماینده خود انتخاب کرده باشند تا به وکالت و نمایندگی آنها سخن گویند و نیز اینکه پس از تقاضای آن دو نفر، سپهسالار کمی عقب رفت و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی با برادران و هیئت همراه پس آمد و پادشاهی را قبول کرد. در اینجا معلوم نشد که این دو شخص چگونه به خود حق دادند که به وکالت دیگران به تکرار سخن گویند و حاضران مجلس را در برابر یک عمل انجام شده قرار دهند؟ واقعیت امر همین موضوع است که دگر جنرال عبدالرزاق خان به حیث شاهد عینی آنرا در کتاب خاطرات خود بیان کرده است، نه آنطوریکه سخن پردازان و مجامله نویسان درباری مطالبی را در کتابهای خود روی هم انباشته اند.

نکته مهم دیگر همانا در آخرین کلام سپهسالار در محفل سلام خانه پس از قبولی سلطنت اشاره به این مطلب بود که گفت: «من خواهش اقوام را رد نمیکنم، ولی شرط من اینست چنانکه تاحال بامن ایستادگی کرده اید، در آینده نیز به خدا و وطن خود صادق بوده با هم متحد و متفق باشید!» در محتوای عبارت فوق خطاب به "اقوام" و نیز اینکه "تاحال بامن ایستادگی کرده اید" واضح میشود که اتکای او به همان اقوام معدودی بود که در سمت جنوبی با او همکاری و همیاری کردند، نه سایر اقوام کشور، چنانچه همین کار بعداً در عمل پیش گرفته شد.

**3 -** نکته مهم دیگر که همیشه به حیث یک موضوع انتقادی بر شخصیت محمدنادرخان مطرح میگردد همانا نقض عهد و پیمان میباشد، چنانکه در این مورد مثالهای زیاد چه قبل از رسیدن به سلطنت و چه بعد از آن بطور مستند موجود است که از بعضی آنها در ارتباط به موضوع سلطنت در اینجا یاد آور میشویم:

یکی از آن تعهدی است که با نورالمشایخ و غوث الدین احمدزائی بسته بود، چنانچه در مجلسی که برای آشتی دادن محمدنادرخان با غوث الدین خان بعد از شکست در چرخ لوگر بوسیله حضرت نورالمشایخ در قریه طوطاخیل دائرگردیده بود، هر سه تعهد کردند: «تا زمانیکه عموم ملت بیک نوریعت نکند، کسی نباید پادشاه شود و چون هر کدام ما در مناطق مختلف علیه دولت حبیب الله کلکانی آمادگی میگیریم، لذا هر یکی ازین سه نفر (نادرخان، نورالمشایخ و غوث الدین خان) که قبل از دیگران کابل را فتح نمود، نمیتواند و نباید بدون استشاره دوفنر دیگر و تائید قبایلی که در خاک افغانستان زندگی میکنند، اعلان پادشاهی کنند.»

این سند نزد میا معصوم مجددی (پسر حضرت شمس المشایخ) موجود بود و خودش نیز در آن مجلس اشتراک داشت، در آن باره می نویسد که: «تعهد نامه را من نوشته و بعد هر سه نفر در آن امضاء کردند... این تعهد نامه تا وقت فتح کابل و سلطنت نادرخان نزد من بود و از آن بحیث سند معتبر نگهداری میکردم، اما بدرد نخورد و برای نادرخان هیچ اهمیتی نداشت، چون بمجرد رسیدن بکابل اعلان پادشاهی کرد و ما هم خواستیم که آتش نفاق خاموش گردد و علیه او اقدام نکریم... اگر نادرخان بدنبال شهرت ریاست و مقام نمیرفت و به تعهد نامه ای که بسته بود، پشت پا نمیزد، شاید با همکاری رؤسای اقوام و روحانیون باز هم به سمت پادشاه انتخاب می شد، اما عجله برای رسیدن به مقام را به وفاداری به تعهداتی که بارها نموده بود، ترجیح داد و به همین سبب در تاریخ افغانستان به فردی که نباید به عهد و پیمانانش اعتماد کرد،

معروف گردید.» (برای شرح مزید دیده شود - کتاب "یادداشتها و خاطرات سیاسی حضرت محمد صادق المجددی"، برگزیده: عبدالله المجددی و به اهتمام ثریا سدید، 2021، صفحه 386-388)

محمدنادرخان وقتی بتاريخ 23 میزان از علی خیل به قصر چهلستون رسید و شب را در آنجا گذرانید، تعدادی از بزرگان شهر به دیدار او رفتند و وقتی او موضوع سلطنت را مطرح کرد، سه نفر از اراکین دوره امانی هر یک محمد ولی خان وکیل سلطنت، شیر احمد خان رئیس شورا و میر هاشم خان وزیر مالیه به او پیشنهاد کردند که: «بهتر است سپهسالار به حیث وکیل سلطنت شناخته شود و موضوع پادشاهی به لویه جرگه موکول گردد.»، اما محمدنادرخان با وجودیکه خودش بارها در بیانات خود به این موضوع اشاره کرده و نیز در پیمان علی خیل به آن تعهد سپرده و در حاشیه کلام الله مجید امضاء نموده بود، این پیشنهاد را نادیده گرفت و راهی را که سالها به آرزوی آن به حمایت انگلیسها تلاش کرده بود، در پیش گرفت.

برای شرح مزید موضوع و عهد شکنی دیگر سپهسالار محمدنادرخان، لازم می افتد تا آنچه را که قبلاً از خاطرات جرنیل یار محمد خان وزیری به تفصیل بیان گردید، بار دیگر در اینجا مختصر خاطر نشان سازم. «سپهسالار در "علی خیل" جاجی به بزرگان قومی ما وعده داده و هم در قرآن امضاء کرده بود که در صورت فتح و کامیابی به اعلیحضرت غازی امان الله خان و یا یکی از خانواده سراج تاج و تخت را می سپارد. لذا ما بزرگان کوهی به انتظار ورود سپهسالار صاحب محمدنادرخان بودیم. او در روز فتح کابل در علی خیل بود.»

جرنیل وزیری می افزاید: «محمدنادرخان و بزرگان قومی ما در محلی در ارگ توقف کردیم که "سلام خانه" یاد می شد و در آنجا سرشناسان شهر کابل و دیگر سرداران برای استقبال سپهسالار جمع شده بودند و بعضی از اعضای سفارتخانه ها نیز دیده می شدند. مردم از محمدنادرخان استقبال گرم کردند و خوش آمدید گفتند. بزرگان قومی در جاهای معین نشستند و محمدنادرخان در صدر مجلس ایستاده شد و وقتی غلغله حاضران و زنده باد گفتن ها پایان یافت، محمد نادرخان یک بیانیه کوتاه داد و از زحمات و تلاشهای خود یاد کرد و تمام کارنامه های نجات را به خود و برادران خود نسبت داد و ما بزرگان قومی زیر نظر او نشسته بودیم و اما از خدمات و تلاشهای ما کمترین تذکری نداد و پس از یادآوری زحمات خود، درباره سلطنت از پیشنهاد برگشت دوباره اعلیحضرت غازی امان الله نیز یاد کرد که با این پیشنهاد عده ای از سرشناسان کابل و سرداران با صداهای بلند همراه با هلهله خواهان رسیدن محمد نادرخان به سلطنت و جلوس او بر تخت شدند و این افراد چاپلوس برای اخذ مقام دست بیعت به نادرخان دراز نمودند...» در اینجا به گفته جرنیل وزیری باز هم اشخاص چاپلوس به آرزوی رسیدن به مقام اینکار را کردند و آنها به هیچ وجه از آرای ملت نمایندگی نداشتند.

جرنیل وزیری می افزاید: «ما سران وزیر و میسود در این همه در جاهای خود نشسته بودیم و رفقای ما از من انتظار داشتند که چیزی بگویم. من که اوضاع و حالت آنجا را خوب درک کرده و به نفس های طامع بعضی سران قومی دیگر پی برده بودم که برای اخذ نایب سالاری و حکمرانی بعضی آنها چنان عطش دارند، بهتر دانستیم که ما بزرگان وزیر، میسود و تنی حرکتی از خود نشان ندهیم و به محمدنادرخان در بیعت نکردن خویش بفرمانیم که ما از جریان ناراض هستیم و او برخلاف عهد و پیمان قرآنی کار کرده است. (خاطرات جرنیل وزیری...، صفحه 329 تا 333 متن پشتو)

جرنیل وزیری در اینجا اشاره به سران قومی دیگر از جمله جاجی، منگل و بعضی دیگر میکند که متعاقباً هر یک به نایب سالاری و حکمرانی ها رسیدند و اگر آنها را نماینده اقوام شان بدانیم، باز هم این نمایندگی معنی از آرای ملت را در بر نمیگیرد تا بر انتخاب محمد نادرخان به حیث پادشاه در محفل سلام خانه مهر مشروعیت بگذارد.

با این ترتیب مراسم در سلامخانه به پایان رسید و در نتیجه سپهسالار محمدنادرخان طی یک مجلس نسبتاً خصوصی (مورخ 24 میزان 1308 مطابق 16 اکتوبر 1929) بدون اعتناء به تعهدات قبلی و تدویریک لویه جرگه، به خواست چند نفر معدود تن داده و سلطنت افغانستان را که آرزوی همیشگی شان بود، قبول

کرد و این مجلس توانست در ظرف دو ساعت سپهسالار محمد نادر خان را پادشاه افغانستان سازد، ولی نتوانست به این انتخاب زمینه مشروعیت لازم و قابل قبول برای همه را فراهم سازد و در نتیجه جنگ‌های بعدی که منجر به بگیر و ببندها، قتلها و نیز شهادت اعلیحضرت محمدنادر شاه گردید، اساساً از همین جا ریشه میگیرد و سر از همین روز است که فصل جدید در تاریخ معاصر کشور باز میشود و سرنوشت افغانستان و مردم آن از آنروز تا 45 سال یعنی ختم نظام شاهی بدست بزرگان و اراکین همین خانواده رقم می خورد.

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم

---